بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

[مقدمه 2](#_Toc41924346)

[عامل دوم: مقدمیت 2](#_Toc41924347)

[همیشگی نبودن عاملیت مقدمه 3](#_Toc41924348)

[نکات تکمیلی بحث: 4](#_Toc41924349)

[عامل سوم: طریقیت 6](#_Toc41924350)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ تعدیه حکم/ مقدمات

# مقدمه

عرض شد در تعدیل این حکم مواجه با اولین عاملی که هستیم عبارت است از الغاء خصوصیت و کنار گذاشتن خصوصیت عنوانی که در دلیل اخذ شده است. علی‌رغم اینکه قاعده اولیه این است که هر عنوان مأخوذ در دلیل موضوعیت و خصوصیت و اصالت دارد اما با مجموعه‌ای از قرائن لفظی و غیرلفظی می‌شود خصوصیت را الغاء کرد و موضوع را فراتر از آن خصوصیت تعیین کرد. طبعاً خصوصیتی که اسقاط می‌شود حکم روی عنوان وسیع‌تر می‌آید. این خیلی سریان و جریان دارد و مقوله‌ای است که نمی‌شود به‌سادگی از کنارش گذشت و بسیار در ادله مواجه با الغاء خصوصیت هستیم و عرف در استظهارات فراوان این عمل را انجام می‌دهد.

اولین عاملی که می‌توانست ظهور در موضوعیت را با الغاء خصوصیت کنار بزند عبارت بود از حمل عنوان بر مثال برای عنوان عام‌تری. خصوصیت عنوان خاص را برمی‌داریم و می‌گوییم این مصداق برای عنوان عام است. این بحث بود که دیروز صحبت شد و نکاتی در تکمیل بحث عرض شد.

# عامل دوم: مقدمیت

عامل دوم و وجه و منشأ در کتاب که برای الغاء خصوصیت برای تغییر ظهور موضوعیت این عنوان است که گاهی بحث مقدمیت و یا تبعیت موجب می‌شود که عنوان و خصوصیت الغاء شود. مثال‌هایی که زده‌اند را می‌گوییم تا بحث را تکمیل کنیم. در اخبار باب غسل داریم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى‏، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى‏، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ غُسْلِ الْجَنَابَةِ؟ فَقَالَ‏: تَبْدَأُ بِكَفَّيْكَ، فَتَغْسِلُهُمَا، ثُمَّ تَغْسِلُ فَرْجَكَ، ثُمَ‏ تَصُبُ‏ عَلى‏ رَأْسِكَ‏ ثَلَاثاً، ثُمَّ تَصُبُ‏ عَلى‏ سَائِرِ جَسَدِكَ مَرَّتَيْنِ، فَمَا جَرى‏ عَلَيْهِ الْمَاءُ فَقَدْ طَهُرَ.»[[1]](#footnote-1)

روایت می‌گوید «تَصُبُ‏ عَلى‏ رَأْسِكَ». صب یعنی خودش آب را بردارد و بالای سرش بریزد قدی هم که لوله‌کشی‌ها نبوده همین کار را می‌کرده. شستشو غالباً این‌طور بوده یا لااقل یک نوعش این بوده که صب می‌کرده. تصب که فعلی را به فاعل نسبت می‌دهد ظاهرش این است که صب و ریختن از این شخص صادر شده است و او باید فاعل این فعل باشد به‌گونه‌ای که اگر ظاهر را بگیریم باید بگوییم غسل ترتیبی شرطش این است که خودش ریزنده و صاب ماء علی رأسه باشد. جمله خبریه را تبدیل به انشاء می‌کنیم. صبّ الماء به صورت امری مورد خطاب قرار می‌گیرد مثل اکرم، اطعم، کل، اضرب و... یعنی خودت این کار را انجام بده و باید از تو صادر شود. صبّ امر است یعنی خودت بریز؛ اما قرائنی در اینجا می‌آید که انتساب صب را به فاعل این مغتسل از خصوصیت می‌اندازد زیرا صب در ذهن عرف این است که آنکه موضوعیت دارد آن ذو المقدمه است. ریختن آب توسط خود شخص مقدمه است برای اینکه آب بریزد و شسته شود. آن ذی‌المقدمه را اصل می‌داند آنکه موضوعیت دارد این است که آب ریخته شود. آن ریخته شدن آب به شکل مصدری و فعل این شخص مهم نیست بلکه اینکه آب بدن او را بگیرد مهم است حال یا ارتماسی است یا به شکل ترتیبی. به این دلیل که صب مصدری مقدمه صبّ اسم مصدری است و به دلایلی مقدمه را از مقدمیت ساقط می‌کند و الغاء خصوصیت می‌کند. آنچه مهم است این است که آب فرابگیرد و جاری بشود بر سروصورت و بدن او. حال چه کسی جاری بکند مهم نیست. گاهی خود شخص آب را برمی‌دارد بر سروصورت می‌ریزد گاهی زیر دوش می‌رود که مستقیم خودش آب نمی‌ریزد. آنجا که شیر را باز می‌کند شاید بگوییم خودش آب می‌ریزد فرض کنید شیر را هم باز نمی‌کند زیر آبشار می‌رود که در جریانش هیچ دخالتی ندارد. گاهی دخالت کاملاً مستقیم دارد آنجا که آب را با مشت روی سر می‌ریزد مرحله بعدی آب مشت نمی‌کند در ظرف است مثل آفتابه و روی سر می‌ریزد مرحله سوم اینکه آب جریان دارد ولی دست اوست شیر را باز و بسته می‌کند چهارم اینکه در هیچ‌کدام دخالت ندارد آب رودخانه است و زیر آب می‌رود از آن بالاتر آب آبشار است و می‌ریزد و خودش را در مجرای آن قرار می‌دهد و شسته می‌شود. اینجا مقدمیت موجب الغاء خصوصیت شده. این دومین عامل است.

## همیشگی نبودن عاملیت مقدمه

باید توجه کنیم که عبارات در کتاب کمی عموم دارد. طبعاً صرف مقدمیت دلیل و قرینه عرفی نمی‌شود که ذی‌المقدمه اصل است و مقدمیت اعتباری ندارد. خیلی جاها انتساب فعل به فاعل علی‌رغم مقدمه بودن برای چیز دیگری موضوعیت دارد و باید انتساب به خودش داشته باشد اما مواردی مقدمیت باعث الغاء خصوصیت می‌شود و ذی‌المقدمه اصل قرار داده شود. تعبیر دقیق این است که اینجا می‌گوید قد یکون الموضوع مأخوذا بنحو المقدمیه و هذا یوجب امحاء الخصوصیت عنه فتعدی الحکم بکل ما یصلح مقدمه له. مقدمیت موجب این می‌شود. عموم و شمول در این تعبیر درست نیست. همان‌طور که گفت گاهی موضوع مسبوق به مقدمیت است باید می‌گفت و هذا قد یوجب الغاء الخصوصیه؛ بنابراین عامل دوم که می‌گوییم مقدمیت یک عنوان برای ذی‌المقدمه موجب الغاء عنوان مقدمه از موضوعیت می‌شود و می‌گوییم ذی‌المقدمه مطلوب مولا و موضوع حکم است این علی نحو موجبه جزئیه درست است. به نحو موجبه کلیه درست نیست. در همه عناوینی که در خطابات می‌آید در افعال ما یا در بخش زیادی مقدمه و ذی‌المقدمه وجود دارد اما صرف اینکه مقدمه ذی‌المقدمه است نمی‌شود گفت مقصود همان ذی‌المقدمه است و مقدمه از موضوعیت ساقط می‌شود.

اما در برخی موارد وجود عنوان مقدمیت مقدمه را از موضوعیت ساقط می‌کند. اصل ذی‌المقدمه است که موضوع است. این نکته تکمیلی در کتاب است. سؤال می‌شود که پس چطور است که گاهی عنوان مقدمه است و از موضوعیت ساقطش نمی‌کنید و گاهی از موضوعیت ساقط می‌کنید. کلی که نشد تفاوت پیدا می‌کند دو قسم می‌شود چطور می‌شود گاهی ساقط نمی‌کنید؟ پس صرف مقدمیت دلیل الغاء خصوصیت نیست بلکه قرائن دیگری می‌خواهد؛ مثلاً در همین غسل یک چیزهایی کمک می‌کند که صب آب توسط خود شخص موضوعیت ندارد؛ مثلاً وجود غسل ارتماسی. شخص می‌بیند غسل دو قسم است ارتماسی و ترتیبی می‌گوید در غسل ارتماسی طرف در آب می‌رود صب ندارد. معلوم می‌شود صب خیلی دخالتی ندارد. قرائنی از این قبیل با ملاحظه احکام دیگر یا عرف همین‌طور در جاهایی مقدمه را بی‌ارزش می‌داند و می‌گوید فرقی بین اینکه خودش بریزد و خودش نریزد ندارد. لذا نوع اثر کار احکام دیگر مناسبات حکم و موضوع این‌طور شواهدی باید جمع شود تا مقدمیت را از موضوعیت ساقط کند.

سؤال: فرق بین وضو و غسل چیست؟ وضو را خودش بریزد باطل ولی غسل نه.

جواب: این نکته دیگری است که خوب است اشاره شود. آنجایی هم که انسان مقدمه را الغاء می‌کند فرق می‌کند. در وضو فرض بگیرید گاهی شخص دستش را زیر شیر می‌گیرد می‌گویند درست است نوع دیگر این است که کس دیگری آب می‌ریزد. مناسبات حکم و موضوع باعث می‌شود تا حدی الغاء کند و در حد دیگر بگوید نه اینکه دیگری جای او را بگیرد در این حد الغاء نمی‌کند. این ریزه‌کاری‌هایی است که قاعده روشنی ندارد مجموعه قواعد شرعی و مناسبات حکم و موضوع موجب می‌شود مقدمیت الغاء شود یا تا درجه‌ای از مقدمیت را الغاء کند؛ بنابراین چند نکته در تکمیل این بحث داریم ضمن اینکه اصل این را به‌عنوان دومین عامل از عوامل الغاء خصوصیت قبول کردیم. عامل اول عبارت از مثالیت و مصداقیت موضوع بود عامل دوم عبارت از مقدمیت عنوان برای چیز دیگری است که موجب الغاء خصوصیت می‌شود.

## نکات تکمیلی بحث

چند نکته در تکمیل بحث باید داشته باشیم:

1. الغاء عنوان و ویژگی مقدمه قاعده عامه‌ای نیست موجبه جزئیه است.
2. درجاهایی باید همراهی کرد و پذیرفت که قرائنی کمک دهد و همیشگی نیست. احیاناً قرائنی می‌آید که یا داخلی است یا خارجی. می‌تواند مناسبات حکم و موضوع عرفی باشد یا شواهد شرعی منفصل باشد. انواع قرائن متصور است و درنهایت مجموعه قرائن باید کمک دهد که عنوان و مقدمیت را ساقط بکند.
3. الغاء مقدمیت هم همان‌طور که همیشگی نیست و وابسته به قرائن است از سوی دیگر در نکته سوم می‌گوییم این الغاء به‌یک‌باره نیست که همه را الغاء بکند گاهی کامل الغاء می‌شود گاهی نسبی. این هم تابعی از شرایط متفاوت است. می‌گوید آب بریز و وضو بگیر ریختن خودش ممکن است الغاء شود نه در حدی که دیگری هم بریزد بگوییم الغاء شد. آنجا که خودش نمی‌ریزد عامل طبیعی است الغاء خصوصیت می‌کنیم و قبول است؛ اما اگر کسی دیگر آب بریزد ممکن است بگوییم این اندازه الغاء خصوصیت نمی‌شود. البته در اینجا ادله خاص هم داریم به‌عنوان‌مثال می‌گوییم. محدوده و درجه الغاء مقدمیت تابعی از قرائن خاص است ممکن است کامل مقدمیت ساقط شود ممکن است نسبی ساقط شود.

سؤال: اشاره کردید ادله خاص هم داریم. اگر کسی بگویید وقتی ثابت شد موضوعی مقدمیت دارد اصل این است که باید الغاء خصوصیت کرد الا مواردی.

جواب: نه اصل اصاله الموضوعیه است. به همان اندازه که دلیل محکمی پیدا کردیم می‌توانیم از خصوصیت الغاء بکنیم.

سؤال: می‌شود منوط به چند مورد کرد. مقدمیت و چند مورد. مثالی ذکر کردید که الغاء کلی نمی‌شود کرد. بگوییم شیر آب را باز می‌کند برای خودش است. این عمل بسته به شرایط و قرائن و دلیل است چرا می‌گوییم این الغاء خصوصیت است؟

جواب: واقعاً الغاء خصوصیت است. من عوامل را ذکر کردم گاهی مستقیم خودش با دست می‌ریزد گاهی با ظرف می‌ریزد گاهی سبب است و مباشر نیست.

سؤال: عنوان صب در همه صدق می‌کند. خود صب که توسط شخص است صدق می‌کند.

جواب: بله حداقل در یک و دو کاملاً صدق می‌کند بالمباشره. سومی بالتسبیب است تا اینجا مشکلی ندارد؛ اما آنجا که زیر آبشار می‌رود صب به او نسبت ندارد. مراتب را ذکر کردم و علتش این است که جاهایی ممکن است دلیل ظهور در مباشرت داشته باشد صب ظهور در مباشرت داشته باشد تسبیب را نگیرد. گاهی هم اعم از مباشرت و تسبیب است الغاء خصوصیت اینجا آن است که از این‌ها بالاتر رود. صب را به او نسبت نمی‌دهند بلکه شستن را به او نسبت می‌دهند. بالاتر از آن همان است که اصلاً آبشار هم نیست کس دیگری آب را می‌ریزد.

سؤال: نوعاً کسی این را نمی‌پذیرد مگر در مواقع اضطرار. وقتی دنبال این‌ها می‌گردیم الغاء خصوصیت چه معنایی پیدا می‌کند. نهایتش با برائت تمامش بکنیم نه اینکه الغاء خصوصیت کنیم.

جواب: دلیل خاص همه جا نداریم جایی داریم و جایی نداریم. عرفی است عرفی را باید دستمان باشد. می‌گوید نردبان بگذار آن را برای من بیاور. حال من نگذاشتم طور دیگر رفتم اشکال ندارد مقدمیت داشت. یک و دو مورد نیست. همین‌جا اصل اینکه هیچ دلیلی هم در عالم نداشتیم می‌گفتیم شسته شود چطور مهم نیست. در فقه بروید شاید روایتی پیدا نکنید که الغاء خصوصیت نداشته باشد. این خیلی حرف بزرگی است. چیزی در روایت را آدم الغاء می‌کند. یقین دارد با مناسبات حکم و موضوع ارزش ندارد. یا حمل بر مثال می‌کند یا مقدمه است و اسقاط می‌کند. مصادیقش یکی دوتا نیست. حال نمی‌دانم منظور شما چیست؟

سؤال: می‌گویم آنچه شما می‌گویید یا بالذات می‌فهمد فردی تتبعی کرده وقتی همه‌اش باید دنبال دلیل خاص باشیم جدا از موارد عرفی وقتی رسول‌الله می‌گوید مثل من نماز بخوانید باید خواند.

جواب: در همان صلوا کما رأیتمونی اصلی مکانی که حضرت می‌خواند نقطه‌ای که حضرت نماز می‌خواند خصوصیت دارد؟ صلوا کما رأیتمونی اصلی حضرت در نقطه خاصی می‌خوانده عرف می‌گوید نه؛ اما از لحاظ فلسفی دقیق بخواهیم بگوییم آن‌طور که حضرت می‌خوانده یعنی نقطه خاصی یا در ده نقطه می‌خواند. می‌گوییم این الغاء خصوصیت می‌شود. این سه نکته.

1. این قرائن گاهی قرائنی است که عقلائی است و نیازی به استفاده از شرع و مذاق شرع ندارد. عقلا اصلاً این خصوصیت را از ابتدا نمی‌بینند مثل صلوا کما رأیتمونی اصلی خصوصیت آن مکان را از اول کسی در مجموعه ویژگی‌ها نمی‌بیند؛ اما گاهی هم هست که قرینه مذاق شرع است. مشاهده شواهد شرعی همین‌که غسل ترتیبی با ارتماسی را کنار هم قرار می‌دهد زمینه را برای الغاء خصوصیت فراهم می‌کند. گاهی هم شواهد به عکس است نمی‌گذارد الغاء خصوصیت بکند. گاهی قرائن و شواهد عقلائی و عرفی است و گاهی از مذاق شرع درمی‌آید. این هم یک مسئله که موضوع دوم بود.

# عامل سوم: طریقیت

موضوع و منشأ و عامل سوم الغاء خصوصیت که در کتاب ذیل قبلی آمده ولی من جدا می‌کنم، طریقیت یک چیز برای دیگری است نه مقدمیت. اگر یادتان باشد مقدمه را تقسیم می‌کردیم. مقدمه خارجی داریم که فعل مؤثر در صدور فعل بعدی است نردبان مقدمه وجودی است که فعل واقع شود؛ اما چیزهایی داریم که مقدمه علمیه دارد نه خارجی. این را جدا می‌کنند. مقدمه علمیه را از وجودیه جدا می‌کنند. اصطلاح است که به مقدمه علمیه طریق می‌گویند. ولی در کلمات ما طریق شامل مقدمه وجودیه هم می‌شود؛ اما طریقیت در فقه و اصول غیر از مقدمیت است. مقدمیت دخل فعل در تحقق و وجود فعل دیگر است که بحث قبل بود اما طریقیت دخل در احراز فعل دیگر دارد نه وجود. مثالی که در اجتهاد و تقلید داشتیم این بود که می‌گوید اجتهاد یا تقلید مقدمه انجام تکالیف است ولی اجتهاد و تقلید همیشه مقدمه خارجی و دخیل در فعل نیست بلکه مقدمه‌ای است که احراز بکند و بتواند فعل را انجام دهد والا ممکن است بدون اجتهاد و تقلید احتیاط بکند. به واقع هم رسیده بدون اجتهاد و تقلید. معلوم می‌شود مقدمه وجودی و انحصاری نیست. حال در اینجا عامل سوم طریقیت است.

مثالش این است: باب وجوب الانحناء فی الرکوع الی ان تصل الکفتان الی الرکبتین و استحباب وضعهما علیهما. رکوع کن و دست را بر رکبتین بگذار. این دست را بر رکبتین بگذار نسبت به رکوع مقدمیت ندارد. مقدمه رکوع نیست. انسان می‌تواند انحناء را انجام دهد و صدق رکوع می‌کند ولی دست‌هایش آزاد است. حال اگر در روایت آمد که دست روی رکبه بگذار و رکوع کن. دست بگذار مقدمه نیست ولی طریق احراز آن است اگر می‌خواهی بدانی رکوع چقدر است مقدمه علمی و احرازش با این است. سنجه‌ای است برای اینکه رکوع محقق شده. این طریق است. وضع الیدین علی الرکبتین طریق احراز رکوع است. دلیل آمد که می‌گوید ضع یدیک علی رکبتیک و ارکع اگر اصالت الموضوعیه را جاری کنیم وضع ید علی رکبتین واجب است غیر از حد انحناء خودش موضوعیت دارد و واجب است اما ممکن است که به خاطر فهم عرفی این طریق شناخت انحناء است ذهن آماده می‌شود خصوصیت را الغاء کند وضع ید علی رکبتین از باب نشانه‌ای است که میزان انحناء را مشخص کند و ارزش مستقلی ندارد.

سؤال: می‌شود گفت این گزاره از گزاره‌هایی است که ملاک به فهم می‌دهد؟

جواب: این‌ها همه نوعی ملاک است. کل این‌ها ملاک است؛ یعنی همین‌که ذهن می‌گوید مثال است زیرا ذهن نوعی ملاک می‌بیند که رجولیت موضوعیت ندارد مقدمیت صبّ خودش موضوعیت ندارد شستن مهم است. همه این‌ها طوری ملاک دارد.

سؤال: خود گزاره شاخص است که رکوع محقق شده یا نه. گزاره‌های از این جنس طریقیت دارد. عین آن دو سه نکته را در اینجا داریم. اینکه می‌گویید کلی است عین بحث قبلی را در مثال باید جاری بکنیم. به مجرد اینکه شما دیدید فعلی که متعلق خطاب شده طریق برای احراز چیزی دیگر است به مجرد این می‌توانید بگویید خصوصیتی ندارد و شارع عنایت ندارد چیزهایی باید کمک بدهد تا عبارت صدق کند. جایی هم واقعاً الغاء خصوصیت نمی‌کند. علی‌رغم اینکه می‌دانیم طریق است؛ مثلاً در حدود اینکه می‌گوید این‌طور بکش. نوعش را دخالت می‌دهد با شمشیر باشد یا طور دیگر با اینکه مقدمه ذهاب روح است ولی مجموعه شواهد وجود دارد که اصاله الموضوعیه را حفظ می‌کند. جاهایی هم انسان به راحتی خصوصیات را الغاء می‌کند. لذا خیلی لرزان و سیال است و وابسته به امور شرعی و عرفی است. همین است که می‌گویند فقه ممارست تتبع احاطه و ارتباط احکام باهم خیلی نقش دارد از جمله الغاء خصوصیت؛ و الا نه مثال بودن موجبه کلیه الغاء خصوصیت بود نه مقدمیت و نه طریقیت این‌ها همه موجبه جزئیه است و وابسته به مجموعه‌ای از مناسبات و ارتکازات عقلائی و مناسباتی که مربوط به ادله شرعیه و مذاق شرع و روایات شرعی است. این هم عامل سوم که ما دو و سه را از هم جدا کردیم که هر کدام ارزش خود را داشته باشد.

1. . **كافي (ط - دارالحدیث)؛ ج‏5؛ ص 133**. [↑](#footnote-ref-1)